

بخش اول

رسیدن سهراب به دژ سپید

چنین نامه و خلعتِ شهریار	ببردند با ساز ^۱ چندین سوار
۱۵۶ جهانجوی چون نامه او بخواند	از آنجایکه تیز ^۲ لشکر براند
کسی را بُد پای ^۳ با او به جنگ	اگر شیر پیش آمدش، گر پلنگ
دزی بود کش خواندندی سپید ^۴	بدان دز بُد ایرانیان را امید
۱۵۹ نگهبانِ دژ رزم‌دیده هُجیر	که با زورِ دل ^۵ بود و با دار و گیر ^۶
چو سهراب نزدیکی دز رسید	هُجیرِ دلاور مر او را بدید،
نشست از برِ بادپایی چو گرد ^۷	ز دز رفت پویان به دشتِ نبرد
۱۶۲ چو سهرابِ جنگاور او را بدید	برآشت و شمشیرِ کین برکشید

۱- ساز: نظم، ترتیب

۲- «تیز» به معنی با سرعت، زود.

۳- پای: تاب، طاقت

۴- رنگ دژ سپید دلالت دارد بر اینکه سرزمین اهریمنی توران با درفش‌های سیاهش به پایان رسیده است، و از اینجا به بعد، به قلمرو ایزدی ایران تعلق دارد.

۵- با زورِ دل: شجاع، دلیر

۶- با دار و گیر: مهاجم، حمله‌ور

۷- چو گرد: همچون ذرات گرد و غبار که تندباد و گردباد به سرعت به حرکتشان در می‌آورد.

ز لشکر برون تاخت بر سانِ شیر	به پیشِ هُجیر اندر آمد دلیر
چُنین گفت با رزم‌دیده‌هُجیر	که «تنها به جنگ آمدی خیره خیر ^۸
۱۶۵ چه مردی و نام و نژادِ تو چیست	که زاینده را بر تو باید گریست؟»
هُجیرش چُنین داد پاسخ که «بس»	به ترکی نباید مرا یار کس ^۹
هُجیرِ دلاورسپهبدِ منم	هم‌اکنون سرت را ز تن برکنم،
۱۶۸ فرستم به نزدیکِ شاهِ جهان ^{۱۰}	تنت را کند کرکس ^{۱۱} اندر نهان»
بخندید سهراب ازین گفت‌وگوی	بدآورد (به‌آورد) او تیز بنهاد روی
چُنان نیزه بر نیزه بر ساختند	که یک از دگر باز نشاختند ^{۱۲}
۱۷۱ یکی نیزه زد بر میانش هُجیر	نیامد سنان اندر او جای‌گیر ^{۱۳}
سنان باز پس کرد سهرابِ شیر	بُنِ نیزه زد بر میانِ دلیر

۸- خیره خیر: بیهوده، بی‌جهت

۹- یعنی برای جنگ با یک تورانی ناقابل، لازم نیست که کسی مرا یاری کند.

۱۰- منظور از شاه جهان، کاووس است.

۱۱- یعنی کرکس پیکرت را خواهد بلعید

۱۲- یعنی چهره یکدیگر را نمی‌دیدند.

۱۳- یعنی نیزه بر او کارگر نیفتاد.

از(ز) اسب اندرآمد^{۱۴}، نشست از
برش

۱۷۴ بیچید و برگشت بر دستِ راست
غمی^{۱۵} شد، ز سهراب زینهار
خواست^{۱۶}

رها کرد ازو چنگ و زینهار داد
چو خشنود شد، پندِ بسیار داد^{۱۷}

دو دستش ببست آن یلِ
جنگجوی
به نزدیکِ هومان فرستاد اوی

۱۷۷ به دز در چون آگه شدند از هُجیر
که او را گرفتند و بردند اسیر،

خروش آمد و نالهٔ مرد و زن
که کم شد هُجیر اندر آن انجمن

۱۴- یعنی از اسب به زیر آمد.

۱۵- غمی: آزرده، ناراحت

۱۶- زینهار خواست: امان خواست

۱۷- یعنی وقتی آزردگی و ناراحتی او برطرف شد، سهراب نصیحتش کرد.